

ولی شهسواری

(دانشجوی کارشناسی ارشد - واحد خوی)

## راز عشق در اندیشه عطار

## چکیده:

بشر برای درک واقعی از راز آفرینش و حقیقت ذات خود و برای تبیین آن، طرق و اندیشه های مختلفی را به اسید وصال و یافتن حقیقت، انتخاب کرده که یکی از این طرق که جماعت صوفیان بر آن معتقدند «کشف شهود و شوق و عشق» است. عشق در اصطلاح صوفیان آتشی است که در دل عاشق حق می افتد و جز حق را می سوزاند. شیخ فریدالدین عطار، عارف جان سوخته و پاکدل، یکی از این معتقدان و سالکان طریق عشق بود که معتقد است برای رسیدن به این مقام، باید موهبت الهی و اراده شخصی باشد و آنگاه درد ورنج عقبات و ادیهای خطرناک طریق سیر و سلوک و امواج سهمناک دریای آتشین عشق را باید تحمل کرد و پیوسته در سوز و گداز بود تا عاشق واقعی و محو و فانی در آتش عشق بگردد و به آب حیات واقعی و جاودانی دست یابی. «بقای مطلق در فنا و نیستی است»

## کلمات کلیدی:

عشق، فنا، وصال، می‌الست، سالک، .....

آفرین جان آفرین پاک را      آن که جان بخشید و ایمان خاک را

۱- این حدیث قدسی، زینت بخش سخنان اکثر طالبان و سالکان راه حقیقت است که می‌فرماید: «مَنْ طَلَّبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَىٰ دِينِهِ وَمَنْ دِينُهُ فَنَا دِينُهُ»

(احادیث مشنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۴)

انسان همواره در پی گمشده خود ویافتن پاسخ کافی و منطقی بر راز آفرینش، ذهن جویا و کنجکاو خود را برای درک و تبیین این مسئله به کار بسته، و چه بسا ایده ها و نظرات و پاسخ های مختلفی به ذهن محدود و در عین حال جستجو گر بشر رسیده و هر کس با پندار و گمان خود راه به جایی برده و با این حال، نظرات و عقاید ارائه شده، غیر قابل پسند برای همدیگر واقع شده و موجب ایجاد فرق و مذاهب و مکاتب گوناگون گشته است. به هر حال هر کس و هر گروهی برای یافتن رمز و رموز این اسرار - ( ذات حقیقی بشر ) در حدود و اندازه اندیشه خود با استناد به دلیل و حجتی به امید راه وصال حقیقت، قدم در آن گذاشته است و تا آنجا که گفته اند.

در همین راستا، جماعت صوفیه معتقد شدند که تنها راه درک مسئله راز آفرینش کشف و شهود و شوق و ذوق است نه حجت و برهان عقلی. این گروه بزرگترین دلیل خود را به ((کشف و دیدار)) به سخن علی ابن ابیطالب (ع) استناد می کردند که می فرماید:

۲- (لَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ) و دیدار را اصل عشق شمردند و معتقد شدند که چون حجاب از اسرار بر خاست و جمال معشوق دیده شد، دیگر نیازی به دلیل و برهان نیست.

(بررسی اندیشه عرفانی عطار، احمد محمدی، ص ۸۰)

افلاطون حکیم و فیلسوف یونانی عقیده دارد که: روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده، در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی را می بیند آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می کند، غم هجران به او دست می دهد و هوای عشق، او را بر می دارد و مانند مرغی که در قفس

است می‌خواهد. به سوی او پرواز کند، عواطف و عوالم محبت همه، همان شوق لقای حق است ... عشق حقیقی، روح و عقل را از عقیمی رهایی داده و باعث ادراک و دریافتن زندگی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقی و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علیم وقتی می‌رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نایل شود و اتحاد عالم و معلوم حاصل گردد.

(فرهنگ فارسی معین، جلد ۲، ص ۱۵۹۱)

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر معروف و عارف جان سوخته و پیرا سرار، همگام با جماعت صوفیه، تنها وسیله معرفت را شوق و عشق دانسته و این صوفی صافی دل و عاشق آینه دل و پاک نهاد با عشق و علاقه ای که به این طایفه صوفیان داشته باشم شریعت، قدم در راه طریقت و سالکان راه حقیقت نهاده و با رغبت شخصی و کشش غیبی، رو به سوی سیروسلوک و وادیهای سخت و سهمناک طریقت عاشقان گذاشته و این عقبات هولناک را با صبر و تامل و شکیبایی، پشت سر نهاده و به قول مولانا:

هفت شهر عشق را عطار گشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

شیخ فریدالدین عطار، درد و سوز درونی ناشی از موج دریای آتش و طوفان عشق خود را در قالب مثنویات و غزلیات برای بیان مقاصد عالی عرفانی، سخنان آتشین خود را از صندوقچه اسرار سینه اش، چون دانه های گوهر و مروارید گرانقدر، بانظم و ترتیبی خاص بر دلباختگان و رهروان طریقت عشق عرضه نموده و آتش درونی شیفتگان و طالبان این طریقت را به امید وصال، شعله و رتر و به سوی فنا، رهنمون گردانیده است.

لذا در منطق الطیر گوید:

کردی ای عطار بز عالم نثار	نافه اسرار هر دم صد هزار
از تو پر عطر است آفاق جهان	واز تودر شورند عشاق جهان
شعر تو عشاق را سرمایه داد	عاشقانرا دایم این سرمایه داد

(منطق الطیر ص ۲۴۷)

عشق چیست؟

- عشق در لغت به حد افراط دوست داشتن، دوستی مفرط، محبت تام و شوق مفرط است و نیز در تصوف به عقیده صوفیان اساس و بنیاد جهان هستی بر عشق نهاده شده و جنب و جوشی که سراسر وجود را فرا گرفته به همین مناسبت است، پس کمال واقعی را در عشق باید جستجو کرد.

(فرهنگ فارسی معین، جلد ۲، ص ۱۵۹۱)

و همچنین در تعریف عشق به نظر صوفیان آمده است: «آتشی است که در دل عاشق حق می افتد و جز حق را می سوزاند».

(فرهنگ نور بخش، جلد ۱، ص ۱۹۵)

عطار در دیوان می گوید:

عشق جمال جانان دریای آتشین است  
گر عاشقی، بسوزی، زیرا که راهش این است  
(ص ۲۰۲)

از عشق تو صد هزار آتش  
در سینه همی زند زبانه  
(ص ۵۸۳)

عشق مهمترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک می کند، عاشق را در مرحله کمال عشق حالتی دست دهد که از خود بیگانه و ناآگاه می شود و از زمان و مکان فارغ و از فراق محبوب می سوزد و می سازد. (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سید جعفر سجادی، ص ۵۸۱)

در دیوان عطار آمده است:

عشق چیست؟ از خویش بیرون آمدن  
غرقه در دریای پر خون آمدن  
گر بدین دریا فرو خواهی شدن  
نیست هرگز روی بیرون آمدن

(ص ۵۳۴)

سهروردی در رساله فی حقیقه العشق گوید: «عشق را از عشقه گرفته اند و عشقه آن گیاهیست که در باغ پدید آید در بن درخت اول، بیخ در زمینی سخت کند، پس سر بر آورد

و خود را در درخت می پیچد و همچنان می رود تا جمله درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان رگ درخت نماند و هر غذا که بواسطه آب و هوا به درخت می رسد به تاراج می رود تا آنگاه که درخت خشک شود.

همچنان در عالم انسانیت که خلاصه موجودات است، درختیست منتصف القامه که آن بجهه القلب پیوسته است و جبهه القلب در زمین ملکوت روید... و چون این شجره طیبه بالیدن آغاز کند و نزدیک کمال رسد عشق از گوشه ای سر بردارد و خود را در آن پیچد تا به جایی برسد که هیچ نم بشریت در او نگذارد و چندانکه پیچ عشق برتن شجره زیادتیر می شود آن شجره منتصف القامه زردتر و ضعیف تر می شود تا به یکبار که علاقه منقطع گردد پس آن شجره روان مطلق گردد شایسته آن شود که در باغ الهی جای گیرد».

( منطلق الطیر، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، ص ۳۳۵ )

در کشف المحجوب هجویری آمده است که استاد ابوالقاسم قشیری - رحمه الله علیه -

گوید: «الْمُحِبَّةُ مَحْوُ الْمُحِبِّ بِصِفَاتِهِ وَإِثْبَاتُ الْمُحِبُّوبِ بِذَاتِهِ»

محبت آن بود که محب کل اوصاف خود را اندر حق طلب محبوب خود نفی کند، مراتبات ذات حق را؛ یعنی محبوب باقی بود، محب فانی باید؛ که غیرت دوستی بقای محب را نفی کند تا ولایت مطلق وی را گردد، و فنای صفت محب جز به اثبات ذات محبوب نباشد.

( کشف المحجوب هجویری، ص ۴۵۵ )

عطار می گوید:

دلی کز عشق او دیوانه گردد / وجودش با عدم هم خانه گردد

(دیوان ص ۲۵۰)

و نیز گوید:

محو در محو و فنا اندر فناست	راه عشق او که اکسیر بلاست
هر دلی کو طالب این کیعیاست	فانی مطلق شود از خویشتن
کمترین چیزی که می زاید بقاست	گر بقا خواهی فنا شو کز فنا

(دیوان ص ۱۶۵)

وهمچنین گوید:

در کشف سرعشقت گردن کشان دین را سلطان غیرت تو در خاک خوابنده

(دیوان ص ۵۸۱)

دکتر احمد محمدی در کتاب «بررسی اندیشه عرفانی عطار» به نقل از رساله فدروس آورده است: (افلاطون در رساله فدروس در تعریف عشق می گوید که: «قویترین امیال آدمی میل به زیبایی و تملک آن است و چون این میل به حد افراط می رسد عشق خوانده می شود»

و تعریف عشق از نظر عارفان اسلامی نیز شباهتی به تعریف افلاطون در رساله فدروس دارد گاه گفته اند که «العشق تجاوز من الحد فی المحبته» «العشق عباره عن افراط المحبته و شدتها» و یا «المحبته اذا اشتدت، قویت سمیت عشقا» در این تعاریف چنانکه می بینیم شدت محبت را عشق نامیده اند. (بررسی اندیشه عرفانی عطار، احمد محمدی، صص ۹۹-۹۸)

\*\*\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### عشق صوری (مجازی) - عشق الهی و عرفانی (حقیقی):

«عشق مجازی، ابتداء، محبت و هوی و بعد علاقه و بعد وجد و عشق است که منشأ آن هوی و حب مجازی است و پس از مرتبه عشق، شغف است که سوزاننده قلب است.

عشق حقیقی، الفتح رحمانی و الهام شوقی است و ذات حق که واجد تمام کمالات است و عاقل و معقول بالذات است، عاشق و معشوق است. بالجمله عشق حقیقی، عشق به لقاء محبوب حقیقت است که ذات احدیت باشد، و مابقی عشقها مجازی است.» (فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، سید جعفر سجادی، ص ۵۸۲)

عشق مجازی و ظاهری، موقت و زود گذر و نقصان پذیر است و عاشق بند رنگ و رخسار است. و به قول عطار در خون و خلط است و آنگاه که رنگ رخسار و طراوت سیمای معشوق روی به زردی و پژمردگی گذاشت و زشت گردید، هوس ها و عشق ها نیز رو به کمی و کاستی می گذارد. (مسافر سرگشته، پوران شعیعی، ص ۱۰۱)

عطار در مصیبت نامه در حکایت پسر جوان با هوش طالب علم که عاشق و دلناخته کنیزک زیبای استاد خود شده بود و شب و روز به یاد فکر او آرام و قرار ی نداشت که با آگاهی استادش و به تدبیرش، دستور فصد کنیزک و موجب زردی و پژمردگی رنگ و قیافه کنیزک شده و عاشق بی قرار با دیدن قیافه بی رنگ و روی او، چشم از وی فرو بسته و آنگاه استادش گفت: اکنون چه چیز جز این خون، آتش عشق تو را خاموش کرد؟

چون جدا گشت از کنیزک آن همه      سرد شد عشق تو اینک این همه  
تو بره در بی فراست آمدی      عاشق خون و نجاست آمدی

(مصیبت نامه ص ۲۳۱)

عشق در میان صوفیان، جز آن عشق مجازی و صوری است، اگر چه عارفانی این عشق مجازی را واسطه و ارتباطی برای رسیدن به عشق عرفانی می دانند. (بررسی اندیشه عرفانی عطار، احمد محمدی ص ۹۲) چنانکه مولوی در دفتر دوم مثنوی معنوی می گوید:

این رها کن عشق های صورتی      نیست بر صورت، نه بر روی سنی

(ب ۷۰۲-۲۰۵ ص)

آنچه معشوق است، صورت نیست آن خواه عشق این جهان، خواه آن جهان  
(ب ۷۰۳-صص ۲۰۶)

عطار عشق مجازی را ناپایدار و مرتبط با نفس شیطانی می داند و آن را مردود می شناسد و طالبان و رهروان عشق را بسوی عشق حقیقی رهنمون می سازد، چنانکه در منطق الطیر می گوید:

حق تورا پرورده در صد عز و ناز      تو ز نادانی به غیری مانده باز  
پای در عشق حقیقی نه تمام      نوش کن با ازدها مردانه جام  
(صص ۱۲۶-۱۲۷)

\*\*\*

عشق در نظر واندیشه عطار :

خواهی که از قرینه بدانی که عشق چیست ؟      نا خورده می ز عشق ندانی قرینه ای  
در دار ملک عشق، خلیفه کسی بود      کورا بود ز در حقیقت قرینه ای  
(دیوان ص ۵۱۹)

سخن شیخ عطار عارف جان سوخته و پاک دل، باسوز و شوق و عشق همراه است و برای بیان اندیشه های عرفانی خود، سخنان روان بی پیرایه را با فصاحت و بلاغت بیان نموده و چون قطره های باران بر کویر دل های طالبان و رهروان طریقت عشق و حقیقت، طراوت و جان تازه می بخشد. ولذا از اشعار و سخنان شیخ عطار می تواند اندیشه او را در مورد «عشق» چنین بیان کرد :

(۱) - عشق در نظر عطار «موهبت الهی و دادنی است نه آموختنی و کسب کرد» و اراده حق است که نور عشق را در دل عاشق بر می انگیزد، و جایگاه این موهبت الهی تنها در دلهای پر درد می باشد:

عشق جز بخشش خدایی نیست      این به سلطانی و گدایی نیست  
عشق وقف است بر دل پر درد      وقف در شرع ما بهایی نیست



هر چه عطار گوید از سر عشق  
به یقین دان که جز عطایی نیست  
(دیوان ص ۲۱۹)

و نیز در منطق الطیر گوید:

گر ز سوی او در آید عاشقی  
لیک عشقی کان ز سوی تو بود  
او اگر با تو در اندازد خوشی  
تو توانی شد ز شادی آتشی  
(منطق الطیر ص ۱۵۸)

(۲) -- عطار همگام و هم اندیشه با طایفه صوفیان معتقد است که «مذهب عشق بالاتر از سایر مذاهب است»:

حقیقت دان که دایم مذهب عشق  
ورای مذهب هفتادو اندست  
(دیوان ص ۱۸۳)

و نیز گوید:

بجز عشقت ندارم کیش و ملت  
بجز کویت ندارم خان و مانی  
(دیوان ص ۶۳۰)

(۳) - شیخ عطار عشق را دریایی می داند که آتش است و قعرش ناپیداست و دارای امواج سهمناک، درعین حال حاوی گوهر اسرار که سالک راه حق را بسوی خود می کشاند:

عشق دریاست قعرش ناپدید  
گوهرش اسرار و هر سری ازو  
آب دریا آتش و موجش گهر  
سالکی را سوی معنی راهبر  
(دیوان ص ۳۷۷)

و نیز گوید:

عشق جمال جانان دریای آتشینست  
گر عاشقی، بسوزی زیرا که راهش این است  
(دیوان ص ۲۰۲)

(۴) - به نظر عطار، عاشق باید پیوسته در سوز و گداز باشد تا گداخته حرارت عشق گردد و آنگاه محو و فانی شود لذا «عشق را درد و سوز و جانی آتشین باید، دل عشاق از تف آتش عشق فروزنده و سوزنده است. آنکس که در این راه چون آتش نباشد به عیش کامل دست نخواهد یافت.» (مسافر سرگشته، پوران شجیعی، ص ۱۱۵)

از عشق تو صد هزار آتش در سینه همی زند زبانه

(دیوان ص ۵۸۳)

عشق جانان همچو شمع از قدم تا سر بسوخت

مرغ جان را نیز چون پسر و آنسه بال و پر بسوخت

عشق آتش بود کردم این دل مجمر چو عود

آتش سوزنده بُد، هم عود و هم مجمر بسوخت

(دیوان ص ۱۵۴)

- یحیی بن معاد می گفت: اگر دوزخ را به من بخشند، هیچ عاشقی را بدان جان نمی سوزانم، زیرا آتش عشق، او را صد بار سوخته است. و اگر عاشق مجرم باشد باز هم او را به دوزخ نمی فرستم، زیرا جرم او به اختیار او نیست هر چه کند از روی اضطرار است. (تذکره الاولیاء، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، ص ۳۱۳)

هیچ عاشق را ملامت روی نیست سوختن او را قیامت روی نیست

گر محالی گوید او واجب بود و در حجابی افتدش حاجب بود

(مصیبت نامه ص ۳۳۲)

(۵) - عشق در نظر و اندیشه عطار، «دریای بیکرانی است که ساحل ندارد.»

در عشق، درد خود را هرگز کران نبینی زیرا که عشق جانان دریای بیکران است

(دیوان ص ۱۹۵)

این چه دریایست کز عمر دراز هرگزش نه سرو نه پایان یافتم؟

(دیوان ص ۴۴۰)

تا ز سر عشق سرگردان شدم      غرقه دریای بی پایان شدم  
(دیوان ص ۴۴۹)

عشق تو بحر است، من که قطره آبم      طاقت آن بحر بی کرانه ندارم  
ای راه تو بسحر بیکرانه      عشق تو ندیدم جاودانه  
(دیوان ص ۱۹۵)

(۶) - ونیز عطار عشق را مانند «بادیه بیکران» می داند و می گوید:

بادیه عشق تو بادیه ایست بی کران      پس به چنین بادیه کس نه نشان نمی رسد  
(دیوان ص ۲۸۷)

(۷) - و همچنین راه عشق را «بی پایان» توصیف می کند:

در ره عشق تو پایان کسی ندید      ره بسی دورست و پیشان کس ندید  
(دیوان ص ۳۷۰)

(۸) - عطار معتقد است که عشق عرفانی، به شرح و بیان در نمی آید و هیچ کوششی برای تعریف و تبیین آن مفید نیست:

خاصیت عشقت که برون از دو جهانست      آنست که هر چیز که گویند نه آنست  
(دیوان ص ۱۹۷)

در عبارت همی نگنجد رت عشق      عشق از عالم عبارت نیست  
(دیوان ص ۲۰۸)

عاشقان را با خود و با هیچ کس تدبیر نیست      عین و شین وقاف را اندر کتب تفسیر نیست  
(دیوان ص ۲۱۴)

در صفت عشق تو شرح بیان نمی رسد      عشق تو خود عالیست عقل در آن نمی رسد  
(دیوان ص ۲۸۷)

(۹) - عشق در نظر عطار یعنی «ایثار جان و فانی شدن» است که هر گاه در بارگاه عشق فانی شوی به آب زندگانی دست خواهی یافت. (بقای حقیقی در فنا ی مطلق است):

راه عشق او که اکسیر بلاست      محو در محو و فنا اندر فناست

- فانی مطلق شود از خویشتن  
گر بقا خوراهی فنا شو کز فنا  
هردلی کو طالب این کیمیاست  
کمترین چیزی که می زاید بقاست  
(دیوان ص ۱۶۵)
- دلی کز عشق او دیوانه گردد  
وجودش با عدم هم خانه گردد  
(دیوان ص ۲۵۰)
- خیز، ای عطار، جان ایثار کن  
زانکه در عالم تویی مولای عشق  
(دیوان ص ۴۱۸)
- چون فرو رفتم به دریای فنا  
در فنا دَرّ فراوان یافتم  
(دیوان ص ۴۴۰)
- نیست شو تا هستیت در پی رسد  
تا تو هستی هست در تو کی رسد  
تا نگردی محو خواری فنا  
کی رسد اثبات از عز بقا  
(منطق الطیر ص ۲۳۸)
- شیخ عطار در کتاب تذکرة الاولیا آورده است: نقل است که درویشی از حلاج (روزی که قرار بود او را بکشند) پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا و پس فردا، آن روز بکشند و دیگر روز بسوختند و سوم روزش به باد بردادند - یعنی عشق این است.  
(تذکرة الاولیا، شیخ فرید الدین عطار، ص ۴۹۷)
- عطار می گوید:
- اگر عشقت بسوزد بر سردار  
بده بر باد خاکستر، میندیش  
(دیوان ص ۴۱۴)
- و نیز گوید:
- گر عاشقی بر آور از جان و دل «انا الحق»  
زیرا که جای عاشق جز دار می نبینم  
(دیوان ص ۴۹۷)

(۱۰) - عطار معتقد است که «جان و روح ما مست می‌الست است و عهدی که با محبوب خود و جانان بسته عاشق ازلی است»:

در ازل پیش از آفرینش جسم جان بعشق تو مایل افتاده است  
(دیوان ص ۱۸۰)

جان فرید از «بلی» مست می‌الست شد شاید اگر ببوی آن لاف سروش می‌زند  
(دیوان ص ۳۲۴)

ما ز خرابات عشق مست الست آمدیم نام «بلی» چون بریم چون همه مست آمدیم  
(دیوان ص ۵۰۸)

«الست» اشاره به (آیه ۱۷۱ سوره اعراف) دارد که می‌فرماید:

«وإذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهد هم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا ....»

(۱۱) - «عشق مستی و حیرانی است» هر که قطره‌ای از این می‌عشق را بچشد، مست و بی‌هوش می‌افتد:

هر که خورد از آب عشقت قطره‌ای تا قیامت مست و حیران خوشتر است  
(دیوان ص ۱۸۵)

عشق تو مست جاودانم کرد تا کس جمله جهانم کرد  
گر سبک دل شدم عجب نبود که می‌عشق سرگردانم کرد  
(دیوان ص ۲۶۴)

از می‌عشق تو مست افتاده‌ام بردرت چون خاک پست افتاده‌ام  
(دیوان ص ۴۳۰)

از می‌عشق تو چنان مستم که ندانم که نیست یا هستم؟  
(دیوان ص ۴۳۵)

گر باده عشقت به همه خلق رسیدی در روی زمین یک تن هشیار نبودی  
(دیوان ص ۶۰۱)

(۱۲) - «عشق بی قراری و سرگشتگی است» و «عاشق سر از پای نمی شناسد»:

- هر آن مستی که بشناسد سراز پا      از او دعوی مستی ناپسند است  
(دیوان ص ۱۸۳)
- عشق تو به سینه تافتن برد      و آرام و قرار من ز من برد  
(دیوان ص ۲۵۹)
- گوی آنکس می برد در راه عشق      کو چو گویی بی سر و بی پا بود  
(دیوان ص ۳۳۷)
- از ازل تا ابد ز مستی عشق      بی قراری علی الدوام بود  
(دیوان ص ۳۴۰)
- چنان در عشق تو سرگشته گشتم      که جانم گم شد و تن می ندانم  
(دیوان ص ۳۸۳)
- در عشق تو گم شدم به یک بار      سر گشته عمی شدم فلک وار  
(دیوان ص ۳۸۳)

(۱۳) - شیخ عطار معتقد است که «عشق از خود نشان و اثری ندارد»

- چون نیست نهایت ره عشق      زین ره نه نشان و نی اثر بود  
هر کس که از این رهت خبر داد      می دان به یقین که بی خبر بود  
(دیوان ص ۳۳۹)
- واقعۀ عشق را نیست نشانی پدید      واقعۀ ای مشکل است بسته دری بی کلید  
(دیوان ص ۳۶۸)
- عشق را گر سری پدید ستی      این در بسته را کلید ستی  
(دیوان ص ۵۹۳)

(۱۴) - عطار عقیده دارد که «عقل در مقابل عشق سرنگون است» و جایی که عشق در می‌آید عقل از آنجا می‌گریزد و عشق چون آتش است و عقل مانند دودی است که فرار می‌کند:

در عشق تو عقل سرنگون گشت      جان نیز خلاصه جنون گشت  
(دیوان ص ۲۲۳)

مرکب عشق تو چو بر گذرد      خاک در چشم عقل افشاند  
(دیوان ص ۳۱۳)

عقل در عشق تو سرگردان بماند      جسم و جان در روی تو حیران بماند  
(دیوان ص ۳۱۵)

-و نیز در منطق الطیر عطار آمده است:

عشق اینجا آتشت و عقل و دود      عشق آمد در گریزد عقل زود  
عقل در سودای عشق استاد نیست      عشق کار عقل مادر زاد نیست  
(ص ۱۸۷)

(۱۵) - عطار معتقد است که چون عشق به کمال رسد در ذات معشوق فنا گردد و آنگاه «به وحدت عشق و عاشق و معشوق» منتهی می‌شود:

چشمه و کاریز و بحر و جوی یک آبست      عاشق و معشوق و عشق جمله بهانه است  
(دیوان ص ۲۰۰)

(۱۶) - بنظر عطار «عشق قصه درازی است و کیمیای اسرار»:

گفتم که کنم قصه سودای تو کوتاه      چون قصه عشق تو درازست چه تدبیر  
(دیوان ص ۳۹۲)

چون قصه عشق تو دراز است چه گویم؟ چون پیشه چشمت همه نازست چه گویم؟

(دیوان ص ۵۲۲)

ای عشق تو کیمیای اسرار      سیمرخ هوای تو جگر خوار  
(دیوان ص ۳۸۰)

(۱۷) - و نیز «عشق راهنمای عاشقان و رهروان پاکدل است»:

عشق تو قلاوز جهانست      سودای تو رهنمای جانست  
وصل تو خلاصه وجودست      درد تو دریچه عیانست  
(دیوان ص ۱۹۹)

-و عشق در نظر عطار .....

بدین ترتیب می توان گفت که از اشعار و غزلیات شیخ فریدالدین عطار، بوی جان سوخته و بوی درد عشق، برمشام هر خواننده و شنونده ای می رسد و متأثر و مجذوب خود می گرداند.

استاد بدیع الزمان فروزانفر در شرح احوال و نقد تحلیل آثار شیخ عطار می نویسد که «اشعار عرفانی عطار، مشتمل است بر وصف عشق حقیقی و ارتباط به شاهد غیبی و مسائل عرفانی و وصف جمال در این نوع به شکلی است که انصراف شاعر از جمال حسی و توجه او به کمال معنی و جمال لم یزلی در خور انکار نیست.

مضامین عرفانی در این قسم، دور می زند غالباً بر مسأله فنا و بقا و اینکه هستی در نیستی است و مسأله تجلی و ظهور حق در اعیان و وحدت وجود و مسأله بطون و ظهور حق و اینکه او در یک حال هم ظاهر است و هم باطن».

(شرح و احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ عطار، ص ۸۲)

و همچنین دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «صدای بال سیمرغ» می گوید:

«غزلیات عطار، خواه عاشقانه، خواه عارفانه و خواه قلندرانه، از عشق واقعی که تجربه قلب یا تجربه روح است حاکی است. حتی غزلهای که در آنها عشق به تجربه عرفانی قابل تأویل هم نیست، عشق را یک واقعیت محسوس، نه یک خیال هذیان آمیز صرفاً شاعرانه، نشان می دهد در تعدادی از آنها هم تصویر یا تقریری دو گانه و آمیخته به ایهام به نظر می رسد که عشق عادی را به چیزی ماورای جسم، به امری روحانی و احساس تبدیل می کند».

(صدای بال سیمرغ، عبدالحسین زرین کوب، ص ۶۳)



## نتیجه:

- شیخ فرید الدین عطار، شاعر و عارف پاکدل و سالک طریق حقیقت، چون جماعت صوفیان، تنها وسیله وصال به ذات حقیقی را، عشق می داند که لازمه آن داشتن دلی چون آینه است که مرکز عشق است و موهبت الهی و کشش غیبی و اراده شخصی می باشد. شیخ عطار بر خلاف عارفان دیگر که عشق مجازی را پلی بسوی عشق حقیقی می دانند، آن را مردود می داند و طالبان و رهروان عشق را بسوی عشق حقیقی رهنمون می سازد. عطار، عشق را دریای آتشین با امواجی سهمناک که هر یک از امواجش گوهر اسرار است که سالک را بسوی حقیقت می کشاند و نیز دریایی که قعر و ساحل ندارد، معرفی می کند و عشق را غیر قابل توصیف و ذره ای از آن را غیر قابل گنجایش در عالم می داند.

مرا با عشق توجان در ننگجد      چه از جان به بود؟ آن در ننگجد  
اگر یک ذره عشقت رخ نماید      به صحن صد بیابان در ننگجد

(دیوان ص ۲۴۶)

\*\*\*  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع:

۱. قرآن مجید
۲. زرین کوب عبدالحسین، صدای بال سیمرغ، «سخن» ۱۳۷۸
۳. زمانی کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، «اطلاعات» ۱۳۸۱
۴. سجادی سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، «ظهوری» چاپ هفتم ۱۳۸۳
۵. شجعی پوران، مسافر سرگشته، سیری در جهان اندیشه شیخ عطار، «سیمای دانش» ۱۳۷۸
۶. عطار فرید الدین، تذکره الاولیا، به اهتمام نیکلسون، «طلوع» ۱۳۸۲
۷. عطار فرید الدین، دیوان مقدمه و حواشی، محمود علمی (درویش)، «علمی» ۱۳۷۷
۸. عطار فرید الدین، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، «علمی و فرهنگی» ۱۳۸۲
۹. فروزانفر بدیع الزمان، احادیث مثنوی، «امیر کبیر» ۱۳۴۷
۱۰. فروزانفر بدیع الزمان، شرح و احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار، «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» ۱۳۷۴
۱۱. محمدی احمد، بررسی اندیشه عرفانی عطار، «ادیب» ۱۳۶۸
۱۲. معین محمد، فرهنگ فارسی معین دوره شش جلدی «سی گل» ۱۳۸۲
۱۳. نور بخش جواد، فرهنگ نور بخش، «اصطلاحات تصوف» «مولف» چاپ سوم ۱۳۷۲
۱۴. هجویری علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، «سروش» ۱۳۸۳